

Randal Schweller and Challenges to Realism

*Moshirzadeh, Homeira

**Einollahi, Bahram

Abstract

* Associate Professor
of International
Relations at
University of Tehran,
Iran.

** PhD Candidate
of International
Relations at
University of Tehran,
Tehran, Iran.

Randall Schweller is a leading neoclassical realist who has paved the way for the revival of realism through criticizing the structuralist approach of neo-realism. Waltz, Walt, and Mearsheimer have been the major targets of his attacks. This article argues that his main added value to realism is to find a way to respond to internal divisions among realists and weak historical support for many of neo-realist propositions. Within this framework he enters into internal debates among realists about status quo versus revisionist states; explains non-formation of balancing behavior and balance of power in the course of history; pays attention to change in international system ignored by many realists; and rejects the objections against realists for not accounting for international institutions. By including domestic factors in his analysis, his work accounts for the emergence of revisionist states, dynamics of international system, and the significance (or insignificance) of international institutions within a theory of states' interest and the resulting balance of interests in the international system. This theory can clarify the historical conditions in which realists' claims can prove to be true. In order to give an account of Schweller's theoretical endeavors to modify and revive realism, this article analyses his major works and shows that although he could account for inconsistencies within realism, his own work with its own problems can add to internal divisions within realist camp.

Keywords: Randal Schweller, neoclassical realism, balance of interests, foreign policy, International Relations

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

مقدمه

منظرگرایان معتقدند که نظریه‌ها به عنوان عینکی عمل می‌کنند که انسان‌ها می‌توانند از دریچه‌ی آن‌ها جهان را ببینند (فی، ۱۳۸۹: ۱۲۳-۱۲۶، ۲۸). باوجود این که تکثر نظری درون رشته‌ی روابط بین‌الملل، به شکل وجود «ایسم‌ها»ی مختلف، ویژگی برجسته‌ی این رشته محسوب می‌شود (بنگرید به Legro, 2011; Sil & Katzenstein, 2011; Lake, 2011)، معمولاً در فهم غالب از نظریه‌ها به تکثر درون نظریه‌ای کمتر توجه شده است؛ حال آنکه نظریه‌های روابط بین‌الملل و از آن جمله واقع‌گرایی، دارای تکثر درونی زیادی هستند. بخشی از تکثر درونی واقع‌گرایی ناشی از نقدهای بیرونی از این نظریه است که در دهه‌های اخیر به اشکال متفاوتی مطرح بوده است (از جمله بنگرید به Legro and Moravcik, 1999; Vasquez, 1997). پاسخ واقع‌گرایان به این نقدها بیشتر به شکل نقد درونی ارائه شده است؛ به عبارت دیگر، واقع‌گرایان در گفتگویی مستمر یکدیگر را به نقد می‌کشند تا آستانه‌ی توان این نظریه را در برابر نقدهای بیرونی افزایش دهند. در این زمینه، رندال شوئلر یکی از «واقع‌گرایان نوکلاسیک» است که در ایران کمتر شناخته شده، اما سهم زیادی در نقد واقع‌گرایی ساختاری و تلاش برای احیای واقع‌گرایی داشته است.

هنگامی که به واقع‌گرایی ساختاری می‌نگریم مجموعه‌ای از دوگانه‌ها را در سطوح مختلف تحلیلی (رفتار کنشگران، منشأ رفتار، خصوصیات نظام، عوامل تعیین‌کننده رفتار و...) در آثار کسانی چون کنت والتس (Waltz, 1979)، جان مرشایمر (Mersheimer, 2001)، استیون والت (Walt, 1985; 1987) و چارلز گلیرز (Glaser, 1994-1995) می‌بینیم که بر اساس آن‌ها، آرای این نویسندگان در برابر هم قرار می‌گیرد: تهاجمی و تدافعی، موازنه‌ی قدرت و موازنه‌ی تهدید، امنیت و قدرت، فرایند و ساختار. منتقدین واقع‌گرایی بر اساس این اختلاف‌نظرها برآنند که واقع‌گرایی عملاً به یک برنامه‌ی پژوهشی غیرمولد تبدیل شده است (Vasquez, 1997) و حتی بر همین اساس، برخی از منتقدان معتقدند که دیگر کسی نمی‌تواند خود را واقع‌گرا بنامد (Legro & Moravcik, 1999).

در پاسخ به این سؤال که دیدگاه‌های شوئلر چه ارزش‌افزوده‌ای برای واقع‌گرایی دارد، مدعای اصلی این مقاله آن است که وی به دنبال آن است که چرایی ناهمخوانی بسیاری از دعوی واقع‌گرایی با واقعیت تاریخی و تجربی بین‌المللی را نشان دهد و راهی نظری برای رفع این مشکل و نیز فائق آمدن بر شکاف‌ها درونی نظریه ارائه کند.

در اینجا، با اتکا به روش «تحلیل متن» و توجه به زمینه، هدف و کارکرد نوشتارهای شوئلر، سعی می‌شود خصوصیات آن‌ها توصیف و تفسیر شود. این روش برای شناخت فهم دیگران به کار گرفته می‌شود. در واقع، تحلیل متن برای تفسیر آن است (McKee 2003: 1) که البته لزوماً تنها تفسیر ممکن نیست. باوجود این که تحلیل متن در مطالعات فرهنگی و در مورد متون رسانه‌ها و نیز متون ادبی مورد استفاده بیشتری است، اما در اینجا در معنایی موسع و منعطف در تحلیل و نقد آثار فکری و نظری به کار گرفته می‌شود. در این روش، نخستین بحث انتخاب متون است. دومین مسئله به اتخاذ رویکردی خاص به تحلیل متن برمی‌گردد که می‌تواند به اشکال مختلف باشد. می‌توان آنچه را در پی می‌آید از گونه «تحلیل تعامل» دانست، زیرا متکی بر نوعی تعامل میان شوئلر و عمدتاً واقع‌گرایان و گاه منتقدان واقع‌گرایی (پاسخ شوئلر به آن‌ها) است. این مقاله بر نوشتارهای مهم خود شوئلر متمرکز خواهد بود (و گاه از تفسیر و تحلیل دیگران نیز در تأیید یافته‌ها استفاده خواهد شد) و نوشته‌های نواقع‌گرایان به عنوان زمینه تعامل بررسی می‌شود. در این تحلیل، بر هدف و نوع «موضوعات» متمرکز خواهد شد و بُعد زبان‌شناختی نیز به شکل محدودتری مورد توجه قرار می‌گیرد (برای روش تحلیل متن، بنگرید به Frey and Kreps, 1999, Ch. 9 and McKee, 2003: Ch. 1).

بنیان اصلی بحث این مقاله آن است که شوئلر درصدد است در چارچوب سنت واقع‌گرایی و به‌جای دوگانه‌سازی‌های رایج در واقع‌گرایی، شرایط تحقق هر یک از وضعیت‌های به‌ظاهر متناقضی را که واقع‌گرایان ساختاری بر آن تأکید دارند در یابد و نیز آنچه را که آن‌ها نمی‌توانند تبیین کنند، توضیح دهد؛ به‌عبارت‌دیگر، او با اتکا به شواهد تاریخی می‌گوید سرشت دولت‌ها تهاجمی یا تدافعی صرف نیست؛ موازنه‌بخشی رفتار غالب نیست؛ موازنه‌بخشی لزوماً در برابر قدرت یا تهدید شکل نمی‌گیرد و منافع عامل محرک رفتار است؛ تغییر در سیاست خارجی و سیاست بین‌الملل ممکن است؛ همکاری و نهادهای بین‌المللی همیشه مهم یا بی‌اهمیت نیستند؛ سیاست خارجی دولت‌ها با هم تفاوت دارد و در کل اینکه ساختار تعیین‌کننده یگانگی رفتار واحدها نیست. با وجود اهمیت زیادی که آرای شوئلر و به‌ویژه این شکل از برخورد او با واقع‌گرایی دارد، هیچ‌گاه آثار او به شکلی نظام‌مند و از این زاویه مورد توجه قرار نگرفته است.

در این مقاله، پس از بررسی اجمالی آثاری که در آن‌ها به جایگاه و آرای شوئلر پرداخته شده، نخست به بحث بنیادین این نظریه‌پرداز واقع‌گرا، یعنی توجه به سطح واحد برای تبیین رفتار دولت‌ها در نظام بین‌الملل، می‌پردازیم و نشان می‌دهیم که او چگونه، با تأکید بر انگیزه‌ی دولت‌ها، به انواع دولت‌ها و رفتار آن‌ها در سیاست خارجی می‌پردازد. پس‌از آن تبیین او از رفتارهای موازنه‌بخشی و دنباله‌روانه ارائه می‌شود. بخش بعد به بحث درباره تغییر در سیاست بین‌الملل از نگاه شوئلر اختصاص دارد. سپس توضیح او از اهمیت نهادها و جایگاه آن‌ها در سیاست بین‌الملل که او را در برابر دیدگاه بدبینانه مرشایمر قرار می‌دهد، ارائه خواهد شد و مقاله نهایتاً با نتیجه‌گیری به اتمام می‌رسد.

۱. پیشینه‌ی پژوهش

در دو دهه‌ی اخیر، به‌رغم آنکه مستقلاً به بررسی آثار شوئلر و مساهمت او به رشته روابط بین‌الملل به‌طور عام و واقع‌گرایی به‌طور خاص پرداخته نشده است، اما در آثار مختلف درباره واقع‌گرایی نوکلاسیک، اشاراتی به آراء او شده است، از جمله گیدئون رز (Rose, 1998) با طرح مفهوم واقع‌گرایی نوکلاسیک، شوئلر را در این طیف قرار می‌دهد و تأکید دارد که این واقع‌گرایان متغیر ساختار را کافی نمی‌دانند و به متغیرهای مداخله‌گر داخلی یعنی سطح واحد توجه دارند. تالیافرو (Taliaferro, 2000-2001) با تقسیم واقع‌گرایی نوکلاسیک به دو شاخه‌ی تهاجمی و تدافعی که نوع رفتار دولت‌ها را در نظام بین‌الملل تعیین می‌کنند، شوئلر را در کنار فرید زکریا در میان تهاجمی‌ها قرار می‌دهد. جان مرشایمر، به عنوان واقع‌گرای ساختاری تهاجمی نیز شوئلر را در زمره‌ی واقع‌گرایان تهاجمی می‌داند (Mearsheimer 2002: 26). ویلیامز (۱۳۹۲) شوئلر را در زمره‌ی واقع‌گرایان نوکلاسیک قرار می‌دهد و به نظریه‌ی «موازنه‌ی منافع» او به عنوان روایت غالب واقع‌گرایی نوکلاسیک می‌نگرد که بر اساس آن، دولت‌ها، بسته به آمیزه‌ی از قدرت و منافع، در سیاست خارجی خود تصمیم‌گیری عقلانی می‌کنند (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۶۸).

به‌جز آثاری که بیشتر معطوف به جا دادن شوئلر در تقسیم‌بندی‌های واقع‌گرایی هستند، در برخی از آثار که به واقع‌گرایی نوکلاسیک توجه شده، ابعادی از آثار شوئلر هم مورد ارزیابی نقادانه قرار گرفته است. مثلاً رینینگ (Rynning 2011) در مقاله‌ای درباره کاربرد نظریه واقع‌گرا در مورد سیاست خارجی و دفاعی مشترک اتحادیه اروپایی، گریزی انتقادی به شوئلر هم دارد و بر آن است که نقطه‌ی قوت نظریه موازنه‌ی منافع او در آن است که می‌توان در چارچوب آن رفتار دولت‌هایی غیر از قدرت‌های بزرگ را نیز پی گرفت و به رفتار دنباله‌روی توجه داشت؛ اما به نظر او، شوئلر به تغییر انگیزه‌ها و تنوع تاریخی آن‌ها توجه کافی ندارد.

تالیافرو، لوبل و ریپسمن (Taliaferro, Lobell, and Ripsman, 2009) نیز برآنند که نواقعی گرایبی قادر به تبیین بسیاری از ابعاد سیاست بین‌الملل و نیز سیاست خارجی دولت‌ها نیست، زیرا تمرکز بیش‌ازحد بر متغیرهای سطح نظام دارد. در مقابل این واقع‌گرایی نوکلاسیک است که در آن به متغیرهای داخلی هم توجه می‌شود و از این‌رو برای تبیین سیاست خارجی مفیدتر است و به‌مثابه تسمه‌ی انتقالی میان محدودیت‌های نظام و سیاست بالفعل عمل می‌کند. از جمله می‌توان دید چگونه در آثار شوئلر تلاش می‌شود سیاست خارجی کشورها در مقاطع خاص تبیین شود، بدون آنکه لزوماً در چارچوب یک بحث قابل تعمیم قرار گیرد.

لوبل عدم توجه به تنوع در انگیزه‌ها و مثلاً عدم توجه به تأثیر رقابت توزیعی نخبگان داخلی بر سر پیامدهای سیاست خارجی را در چارچوب کلی عدم تمایل واقع‌گرایان نوکلاسیک و از جمله شوئلر به توجه به تنوعات در کل می‌داند. آنچه در اینجا مدنظر قرار می‌گیرد این است که شوئلر برخلاف واقع‌گرایان کلاسیک خود را مقید به زبان علیت و رابطه میان متغیرها می‌داند و از آنجاکه لازمه‌ی ساخت نظریه در این چارچوب نادیده‌گرفتن تنوعات و به یک اعتبار، ساده‌سازی است، از پیچیدگی بحث کاسته می‌شود (Lobell 2009: 60).

نویسندگان ایرانی نیز، به‌تبع تحلیل‌گران غربی نظرات کم‌وبیش مشابهی را در مورد شوئلر مطرح کرده‌اند. عبدالله خانی (۱۳۸۹) شوئلر را یکی از برجستگان «واقع‌گرایی انگیزشی» می‌داند که معتقد است که برخی دولت‌ها ممکن است ترجیحاتی غیر از بقا، از جمله قلمرو، نفوذ، قدرت و ثروت داشته باشند (عبدالله خانی، ۱۳۸۹: ۶۱). برخی از نویسندگان ایرانی ارزیابی مثبتی از شوئلر در میان واقع‌گرایان دارند. به عنوان نمونه، اسدی (۱۳۸۹) بر آن است که مفیدیت کاربست نظریات نظریه‌پردازان واقع‌گرایی نوکلاسیک، از جمله نظریه‌ی موازنه‌ی منافع شوئلر، از نظریات واقع‌گرایی کلاسیک و ساختارگرا بیشتر است (اسدی، ۱۳۸۹: ۲۲۳-۲۵۲).

به‌این‌ترتیب، آنچه در آثار موجود دیده می‌شود یا روشن ساختن جایگاه شوئلر در تقسیم‌بندی‌های رایج از واقع‌گرایی است و یا ذکر گذرای نقاط قوتی در دیدگاه او یا نقد یکی دو مورد از دعاوی نظری یا تاریخی وی. مدعای مقاله‌ی حاضر آن است که دیدگاه‌ها و مساهمت‌های شوئلر را باید در چارچوب مناظرات درونی واقع‌گرایی در رشته‌ی روابط بین‌الملل درک کرد و بر این اساس، می‌توان او را منتقد واقع‌گرای سایر واقع‌گرایان دانست که به بیان خودش، نمی‌خواهد اجازه دهد «دشمنان» واقع‌گرایی این نظریه را «تعریف کنند» (Schweller, 2004: 174). در این مقاله نشان داده می‌شود که برخلاف برداشت رایج، شوئلر را نمی‌توان به‌آسانی به عنوان واقع‌گرای تهاجمی تعریف کرد بلکه او در واقع می‌خواهد شرایط را برای تهاجمی یا تدافعی بودن دولت‌ها تبیین کند و با توجه هم‌زمان به سطح نظام و سطح دولت و نیز ارائه مفاهیم جدیدی چون موازنه منافع می‌تواند برخی از مشکلات جدی واقع‌گرایی ساختاری را حل کند. در این حال، به‌تناسب نشان داده خواهد شد که نگاه او نیز از زوایایی دیگر قابل نقد است و در نتیجه تلاش او برای تعدیل و احیاء واقع‌گرایی به‌طور کامل موفق نبوده است.

۲. بازگشت به سطح واحد و پیامدهای تبیینی آن

شوئلر نکته‌ی اصلی نگران‌کننده درباره نواقعی‌گرایی والتس را در عدم توجه به چپستی فرایندهای داخلی، ریشه‌ی آن‌ها و چگونگی ارزیابی دولت‌ها از تغییرات در محیط بین‌المللی خود می‌داند (Schweller, 2014a: 6). والتس معتقد است که توجه به عوامل سطح واحد سبب گرفتاری در دام توصیف‌گرایی و تقلیل‌گرایی و مانع از تبیین عملکرد نظام بین‌الملل و تعیین بخشی آن به رفتار واحدها

خواهد شد (Waltz 1979, Ch.2). در مقابل، واقع‌گرایان نوکلاسیک، ممنوعیت متغیرهای تبیینی در سطوح متفاوت تحلیل را که مورد تأکید والتس است، رد می‌کنند و به اهمیت و تأثیر عوامل سطح واحد در رفتار سیاست خارجی واحدها اعتقاد دارند (Snyder, 1991: 64; Zakaria 1998: 35; Christensen, 1996: 4; Taliaferro, 2000- 2001: 134; Davidson, 2008: 58).

شوئر در جایی بر آن است که «ساختار نظام نه می‌تواند خروجی‌های خاصی را تعیین کند و نه اقداماتی را دیکته می‌کند و بنابراین، نمی‌تواند به ما بگوید که چرا رخدادی خاص در زمانی خاص رخ می‌دهد» (Schweller, 1998: 3). به عبارتی، «دولت‌ها اغلب به فشارها و فرصت‌های سیستمیک مشابه به‌طور متفاوتی واکنش نشان می‌دهند و این پاسخ‌ها کمتر ممکن است ناشی از عوامل سطح نظام باشد تا عوامل داخلی» (Schweller, 2004: 164). شوئر به هم تکمیلی‌نگرش ساختاری و داخلی در قالب واقع‌گرایی نوکلاسیک قائل است (Schweller, 2014a: 4) و بر این اساس معتقد است که در عرصه سیاست خارجی واحدها «فشارهای نظام از طریق متغیرهای داخلی مداخله‌گر، برای تولید رفتارهای سیاست خارجی، پالوده می‌شوند» (Schweller, 2004: 164; Rose, 1998: 146)؛ بنابراین نظریه‌پردازان باید «منافع دولت‌ها را به درون نظریه روابط بین‌الملل بازگردانند» (Schweller, 1996: 121).

این به معنای آن است که از یک‌سو توجه شوئر (کمابیش مانند سایر نظریه‌پردازان نوکلاسیک) به نظام بین‌الملل محدود نمی‌شود و سیاست خارجی دولت‌ها را هم مورد توجه قرار می‌دهد و از سوی دیگر، بر اساس تفاوت‌های داخلی و انگیزه‌های متفاوت، تفاوت‌های سیاست خارجی را تبیین می‌کند و الگوهای رفتاری متفاوتی را نشان می‌دهد که پیامدهای مهمی در سطح نظام خواهند داشت.

شوئر تأکید دارد که بهترین خدمت به واقع‌گرایی آن است که انگیزه‌های مختلف دولت مورد توجه قرار گیرد (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۶۸). در حالی که والتس (۱۹۷۹) و والت (۱۹۸۷) به ترتیب «قدرت» و «تهدید» را در شکل‌دهی به رفتار دولت‌ها و به تبع آن، ساختار اتحاد و ائتلاف‌ها، تعیین‌کننده می‌دانند، شوئر با بازگشت به سطح واحد و تأکید بر اهمیت منافع، انگیزه‌ی «سود» را عامل تعیین‌کننده‌ی رفتار دولت‌ها تلقی می‌کند (Schweller, 1994: 79- 80). شوئر، در نقد تبیین تک علتی والتس، معتقد است که این مفروض که دولت‌ها صرفاً به دنبال امنیت و به تبع آن قدرت هستند، چیزی در مورد ترجیحات، اهداف، منافع، یا محرک‌های دولت‌ها به ما نمی‌گوید؛ بنابراین، این اهداف متفاوت دولت‌ها از قدرت‌جویی در سیاست خارجی است که اهمیت می‌یابد و می‌تواند در طول طیفی قرار گیرد که یکسر آن هدف تهدید دیگران و سر دیگر آن هدف تأمین امنیت دیگران و کمک به آن‌ها برای دستیابی به اهدافشان است (Schweller et al., 2000: 177). بنابراین، مفروض نواقع‌گرایی مبنی بر منافع یکسان همه دولت‌ها در امنیت و نادیده گرفتن گسترده‌ی منافع دولت‌ها، باعث ناتوانی آن‌ها در تبیین رفتار دولت‌ها می‌شود (Schmidt, 2004: 430, 435).

این توجه به منافع، نگاه هانس مورگنتا (۱۳۷۴)، واقع‌گرای بزرگ کلاسیک را به خاطر می‌آورد که بر نقش تعیین‌کننده‌ی منافع ملی تأکید دارد. باوجود اینکه در برخی خوانش‌ها از آثار مورگنتا نوعی برداشت همگن و جهان‌شمول از منافع ملی دیده می‌شود، اما تأکید مورگنتا بر این است که منافع در عمل توسط دولتمردان ساخته می‌شود و فراتر از امنیت است و در نتیجه تحت تأثیر عوامل داخلی هم قرار دارد.

در این چارچوب، شوئلر (Schweller 1994: 100-103) طبقه‌بندی خود را از دولت‌ها ارائه می‌کند. به نظر او دولت‌ها در وهله نخست براساس جایگاه قدرتی که در نظام دارند به دو دسته قدرت‌های بزرگ و کوچک تقسیم می‌شوند. اما این صرف جایگاه قدرت نیست که منافع آن‌ها را مشخص می‌کند بلکه باید دید آیا خواهان حفظ وضع موجودند یا تجدیدنظرطلبی را دنبال می‌کنند؛ یعنی برخلاف دیدگاه والتس و والت یا کلاً واقع‌گرایان تدافعی، آن‌ها لزوماً خواهان حفظ وضع موجود نیستند بلکه ممکن است تجدیدنظرطلب باشند اما در اینجا هم برخلاف جان مرشایمر دولت‌ها لزوماً این‌گونه نیستند که بخواهند وضع موجود را برهم بزنند. به عبارت دیگر، به‌رغم اینکه مرشایمر (Mearsheimer, 2002: 26) شوئلر را مانند خودش واقع‌گرای تهاجمی می‌داند، اما به نظر شوئلر تهاجمی بودن یا تدافعی بودن خصلت نظام داده به دولت‌ها نیست، بلکه سود و منافع آن‌هاست که یکی از دو الگوی رفتاری را در پی خواهد داشت. در اینجا نیز شباهت با نگاه مورگنتا به سمت‌گیری سیاست خارجی به دو شکل حفظ وضع موجود و امپریالیسم به ذهن متبادر می‌شود (مورگنتا، ۱۳۷۴: ۷۹-۱۳۴)، با این تفاوت که شوئلر به دولت‌های کوچک نیز توجه دارد. همچنین شوئلر رفتار دنباله‌روانه را مورد تأکید قرار می‌دهد که مورگنتا آن را صراحتاً مدنظر ندارد.

بر این اساس، شوئلر منافع دولت‌ها را یکدست نمی‌گیرد و طیفی از منافع را ممکن می‌داند. بدین شکل که دولت‌های بزرگ خواهان حفظ وضع موجود را «شیر» و دولت‌های کوچک طرفدار وضع موجود را «بره»، دولت‌های بزرگ خواهان برهم زدن وضع موجود را «گرگ» و دولت‌های کوچک و در عین حال تجدیدنظرطلب را «شغال» می‌نامد. در مورد الگوهای رفتاری دولت‌ها هم باید به جایگاه آن‌ها در ماتریس چهارگانه شوئلر توجه داشت که بر اساس آن، شیرها و بره‌ها رفتار تدافعی و به ترتیب اهداف «خودحفاظتی» و «خودانکاری» دارند و گرگ‌ها و شغال‌ها رفتار تهاجمی دارند و هدف «خودگسترشی» (به ترتیب با «اهداف نامحدود» و «اهداف محدود») را دنبال می‌کنند. در باب رفتار موازنه‌بخشی و همراهی، شیرها رفتار «موازنه‌بخشی» یا «حاله‌ی مسئولیت»؛ بره‌ها رفتار «دلجویی» ، «همراهی با موج آینده» و «به تعویق انداختن»؛ شغال‌ها «همراهی شغال» و گرگ‌ها رفتار تهاجمی و مخاطره‌پذیری را در سیاست خارجی خود پیش می‌گیرند (Schweller 1994: 101).

نکته‌ای که در اینجا جا دارد به آن اشاره شود این است که در وهله اول به نظر می‌رسد، برخلاف مورگنتا که نوعی حقانیت برای دولت‌های طرفدار وضع موجود قائل است و از دولت‌های تجدیدنظرطلب یا به تعبیر خودش «امپریالیست» مشروعیت زدایی می‌کند (مورگنتا، ۱۳۸۴: ۵۲-۹۵)، شوئلر موضعی هنجاری ندارد؛ اما در عین حال استفاده از استعاره‌هایی چون شیر در برابر گرگ و نیز بره در برابر شغال نوعی کاربست زبانی دارای مدلول‌های معنابخش در جهت ایجاد یا سلب مشروعیت می‌تواند تلقی شود.

شوئلر، در چارچوب نشان‌دادن تفاوت در سیاست‌ها بر اساس تفاوت‌های داخلی، به نقش ترجیحات، ادراکات و تمایل نخبگان داخلی در شکل‌دهی به سیاست خارجی دولت‌ها (Schweller, 2004: 169) و نیز به تفاوت‌های توانایی قدرت‌های بزرگ برای بسیج منابع مورد نیاز در جهت پیگیری راهبردهای کلان توسعه‌طلبی توجه دارد (بنگرید به: Schweller 1994: 227).

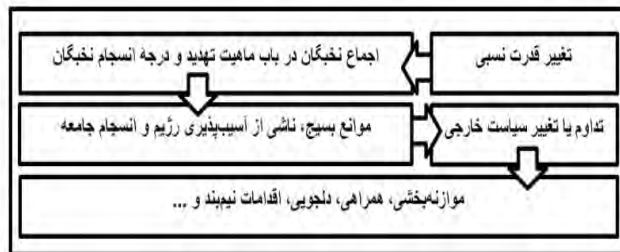
شوئلر تأکید می‌کند که منافع متفاوت دولت‌ها که تا حدی از درون دولت‌ها سرچشمه می‌گیرد، سبب رفتارهای اتحاد و ائتلاف متفاوتی در سیاست خارجی آن‌ها می‌شود (Schweller, 1994: 100- 104). در رابطه با رفتار موازنه‌بخشی، نخبگان سیاسی به‌دقت هزینه‌های

موازنه‌بخشی را ارزیابی می‌کنند و سپس در یک فرایند سیاسی رقابتی و غیرمتمرکز، برای پاسخ به تهدیدات و فرصت‌های ساختاری، به اجماع می‌رسند (Schweller, 2004: 164).

درحالی‌که والتس به ناتوانی نظریه‌ی سیاست بین‌الملل خود در تبیین سیاست خارجی واحدها اذعان می‌کند (Waltz, 1979: 121)، واقع‌گرایان نوکلاسیک مدعی‌اند که به علت توجه به سطوح چندگانه‌ی تحلیل، قادر به تبیین چرایی ثبات یا تغییر و تحول سیاست خارجی واحدها نیز هستند. شوئلر تبیینی چندعدلتی ارائه می‌کند زیرا بر آن است که فشارهای نظام به‌تنهایی قادر به توضیح رفتار سیاست خارجی واحدها نیستند و باید از فیلتر متغیرهای داخلی مداخله‌گر عبور کنند تا به رفتار سیاست خارجی واحدها شکل دهند (Schweller, 2004: 164 & Rose, 1998: 154; Tang, 2009: 799). والتس (1979) معتقد است که توجه به سطح واحد سبب افتادن در دام «تقلیل‌گرایی» می‌شود (هرچند او نیز بر آن است که برای تبیین سیاست خارجی باید به داخل دولت‌ها توجه داشت اما آن را در نظریه خود برای حفظ صرفه‌جویی جای نمی‌دهد)؛ اما به نظر شوئلر، تبیین سیاست خارجی با توجه به عوامل داخلی نهایتاً برای تبیین پیامدهای سطح نظام ضرورت دارد زیرا در شرایطی که برخی دولت‌ها تهاجمی‌اند و برخی دیگر این‌گونه نیستند، تبیین رفتار آن‌ها از طریق توصیف ویژگی‌های دولت ممکن می‌شود نه با ماهیت نظام (Schweller, 1996: 91-92).

شوئلر بر آن است که رفتار موازنه بخش شکل نمی‌گیرد زیرا در بسیاری از مواقع دولت‌ها تهدیدات را برای بقایشان دست‌کم می‌گیرند و به‌طور تفریطی به آن پاسخ می‌دهند. مصداق این موضوع واکنش نامناسب فرانسه و انگلیس به هیتلر در میانه‌ی دو جنگ جهانی است. این مسئله در عصر سلاح‌های اتمی بسیار خطرناک‌تر است و باید به آن توجه داشت. او مدلی برای سیاست داخلی ارائه می‌کند که به‌طور خاص نشان می‌دهد چرا دولت‌ها در اتخاذ یک روش منسجم و محتاطانه، در جهت تطبیق خویش با تغییر مخاطرات محیط راهبردی خود دچار شکست می‌شوند (Schweller, 2004: 198-199). شوئلر چهار عامل اجماع‌نخبگان، آسیب‌پذیری حکومت/ رژیم، انسجام اجتماعی و اجماع‌نخبگان را در چگونگی واکنش واحدها به تهدیدات محیطی در سیاست خارجی خود، تعیین‌کننده می‌داند (Schweller, 2004: 170-181 & Schweller, 2014b: 12-20). سازوکاری که طی آن سیاست خارجی یک واحد ثابت مانده یا تغییر می‌کند در شکل شماره ۱ نشان داده شده است.

شکل شماره ۱. سازوکار ثبات یا تغییر رفتار سیاست خارجی واحدها در پاسخ به تهدیدات محیطی



در رابطه با دولت‌های نامنسجم نیز طرح فوق ممکن است به «موازنه‌بخشی ناقص» در سیاست خارجی منجر شود، اما توالی منطقی‌تر آن در شکل شماره ۲ دیده می‌شود.

شکل شماره ۲. موازنه بخشی ناقص در سیاست خارجی دولت‌های نامنسجم



Schweller, 2004: 170

بنابراین، این امر که اکثریت وسیعی از دولت‌ها از شکندگی داخلی رنج می‌برند تبیین‌کننده این مسئله است که چرا این دولت‌ها علیه تمرکز تهدیدکننده قدرت موازنه ایجاد نمی‌کنند و چرا اکثر دولت‌های منطقه‌ای قدرتمند در جستجوی هژمونی نیستند (Schweller, 2014b: 1).

با وجودی که بحث واقع‌گرایان در مورد جنگ معمولاً همراه با تأکید بر فشارهای ساختاری نظام بین‌الملل (مانند تغییر در جایگاه قدرت کشور) است، اما به نظر شوئلر نظام نمی‌تواند تعیین‌کننده انتخاب دولت‌ها باشد. مهم آن است که یک دولت در چه شرایطی چه گزینه‌ای را انتخاب می‌کند. وی معتقد است که کاهش قریب‌الوقوع در قدرت نسبی کشورها می‌تواند با چهار خروجی «سازش»، جنگ پیشگیرانه، اتحادهای دفاعی و «موازنه بخشی داخلی» همبسته باشد و از این‌رو، عوامل سیستمیک به‌تنهایی قادر به توضیح این نیستند که رهبران در حال زوال کدام گزینه را برمی‌گزینند. در عوض، نوع رژیم و نوع رهبران و چالشگران، پیش‌بینی‌های تعیین‌کننده‌تری از خروجی‌های تغییرات قدرت ارائه می‌دهند. شوئلر معتقد است که دولت‌های دموکراتیک، با وجود تغییرات قدرت، با هم نمی‌جنگند. در مقابل رژیم‌های خودکامه در حال زوال، فارغ از نوع رژیم دولت چالشگر در حال خیزش، به گزینه جنگ پیشگیرانه متوسل می‌شوند (Schweller, 2009: 235-237, 267-268). همان‌گونه که دیده می‌شود، شوئلر در تعدیل واقع‌گرایی، علاوه بر توجه ویژه به ساختار داخلی واحدها، به نظریه‌ی صلح دموکراتیک نیز نزدیک می‌شود. هر چند که همان‌گونه در مورد صلح دموکراتیک در کل گفته می‌شود، احتمال آن وجود دارد که با تغییر شرایط داخلی (مانند کاهش رفاه یا بحران‌های اقتصادی و اجتماعی) این دولت‌ها هم وارد تعارض یا حتی جنگ با هم شوند.

با توجه به قدرت تبیین‌کنندگی واقع‌گرایی نوکلاسیک، وولفورت به عنوان یک نوکلاسیک بر توان آن برای تبیین سیاست خارجی تأکید دارد (برای بحث درباره کاربست واقع‌گرایی نوکلاسیک در سیاست خارجی، بنگرید به: Wohlforth 2012: 52). نمونه آن را هم می‌توان در آثار مختلف شوئلر (از جمله Schweller 1998; 2009) دید که برخلاف والتس، توانسته با توسل به یک تبیین چندعدلتی و توجه به سطح واحد، علاوه بر فشارهای سیستمی، نه‌تنها تغییر و تحولات نظام بین‌الملل، بلکه فراتر از آن سیاست خارجی واحدها را توضیح دهد. ممکن است انتقادی که به این امر می‌شود آن باشد که شوئلر از صرفه‌جویی نظری با وارد ساختن متغیرهای داخلی دور می‌شود، حال آنکه با این متغیر جدید دامنه تبیینی نظریه را گسترش می‌دهد هر چند که این هم می‌تواند نوعی بسط بیش‌ازحد نظریه تلقی شود. نقد دیگری که می‌توان در اینجا داشت آن است که توضیح او از سیاست خارجی بر اساس یک طرح‌واره کاملاً مشخص نیست (جز در مورد پاسخ به تهدیدات راهبردی که در بالا به آن اشاره شد) و در موارد مختلف در توضیح

سیاست خارجی خاص است که تمرکز بر عوامل داخلی متفاوتی (از نوع رژیم تا ادراکات رهبران تا ایدئولوژی تا امکان بسیج و ...) می‌تواند مدنظر قرار گیرد و این می‌تواند به معنای موردی بودن اصلاحات و تعدیل‌ها و نه تکمیل بحث‌ها باشد.

۳. ارائه‌ی بدیل موازنه‌ی منافع: موازنه‌بخشی یا دنباله‌روی؟

سنت واقع‌گرایی در روابط بین‌الملل با مفهوم موازنه‌ی قدرت گره خورده است. تأکید واقع‌گرایان بر این بوده است که با ظهور دولتی قوی که قصد بر هم زدن نظم موجود را داشته باشد اساساً دیگران در برابر آن دست به موازنه می‌زنند و با این اقدام اگر نتوانند مانع از جنگ می‌شوند و اگر هم قدرت تجدیدنظرطلب به سیاست توسعه‌طلبانه خود ادامه دهد نهایتاً به جنگ برای بازگرداندن موازنه اقدام خواهند کرد. پس معمولاً دو اتحاد یا ائتلاف از دولت‌ها شکل می‌گیرد: طرفداران وضع موجود و برهم‌زنندگان وضع موجود. واقع‌گرایان کلاسیک چون مورگنتا (۱۳۷۴) به این اصل که موازنه‌سازی نوعی انتخاب در سطح دولت‌هاست توجه دارند اما در عین حال به نظر می‌رسد موازنه را رفتار غالب می‌دانند. نواقح‌گرایان و به‌ویژه والتس معمولاً از این نظر که نگاهی مکانیکی به موازنه دارند و آن را امری اجتناب‌ناپذیر و ناشی از خصلت آنارشیسم نظام بین‌الملل می‌دانند مورد نقد قرار گرفته‌اند. والت از این نظر که به تأثیر تهدید و نه صرف قدرت در ایجاد موازنه توجه دارد، به یک اعتبار عنصر ادراک را وارد بحث موازنه می‌کند؛ اما به‌رحال او هم به‌رغم اشاره به رفتار همراهی، موازنه را شکل غالب رفتاری می‌داند؛ اما واقع‌گرایان به این متهم شده‌اند که اساساً در مطالعه تاریخ‌گزینی عمل کرده‌اند زیرا تاریخ نشان می‌دهد که لزوماً موازنه رفتار رایج نیست (بنگرید به: Wohlforth et al., 2007).

در اینجا شوئلر بدیل موازنه‌ی منافع را ارائه می‌کند که در چارچوب آن موازنه‌بخشی لزوماً رفتار غالب نیست و دولت‌ها در مورد اقدام به موازنه یا عدم اقدام تصمیم‌گیری می‌کنند. گفته می‌شود روایت برجسته واقع‌گرایی نوکلاسیک نظریه موازنه منافع شوئلر است (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۶۸)؛ نظریه‌ای درباره نظام که در عین حال یک پایه آن در داخل واحدهاست. برخلاف والتس و والت که «موازنه‌بخشی» را رفتار غالب می‌دانند، شوئلر به علت غلبه‌ی انگیزه‌ی سود و منفعت‌طلبی دولت‌ها «همراهی» را رفتار غالب دولت‌ها در نظر می‌گیرد، زیرا رفتار همراهی کم‌هزینه‌تر و گاه پرمنفعت‌تر از موازنه‌بخشی است (Schweller, 1994: 72-107; Schweller, 1996: 929) و آن را با تحولاتی که منجر به جنگ جهانی دوم شد تطبیق می‌دهد (Schweller, 1998). در این زمینه، وی معتقد است که رفتار همراهی، در کمیاب‌ترین شکل خود، ناشی از اراده رهبران و لذت عموم به همراهی با طرف پیروز است، مانند پذیرش آنشلوس توسط اتریشی‌ها در ۱۹۳۸ در همراهی با آلمان (Schweller, 1994: 97). به این ترتیب، شوئلر مشکل ناهمخوانی بسیاری از دوره‌های تاریخی با شکل‌گیری موازنه قدرت را تأیید و چرایی آن را تبیین می‌کند.

والتس (1979) استدلال می‌کند که سیاست «موازنه قدرت» نتیجه آنارشی و دغدغه‌ی حفظ خود است. در مقابل شوئلر این موارد را کافی نمی‌داند و استدلال می‌کند که اگر هرگز تهدید در چنین نظامی وجود نداشته باشد نیازی به موازنه نیست. در واقع، نواقح‌گرایی مانند والتس به این امر توجه ندارند که «دولت‌های مهاجم» جویای قدرت و نه فقط امنیت، باید در نظام وجود داشته باشند تا «عضل یا معمای امنیت» شکل گیرد. اگر همه دولت‌ها صرفاً به دنبال امنیت باشند معمای امنیت هرگز شکل نخواهد گرفت. زمانی که هدف یک یا چند دولت چیزی غیر از «امنیت متقابل» است، تعارض، نه به خاطر ادراک اشتباه مساعی امنیتی «دولت‌های خوش‌خیم»، بلکه به این خاطر روی می‌دهد که دولت‌های تهاجمی واقعاً سودای آسیب به آن‌ها را دارند. لذا

تعارض منافع امری واقعی است و نه نتیجه‌ی سوء تفاهم دولت‌ها (Schweller, 1996: 91- 92, 104). به عبارتی، از نظر شوئلر معمای امنیت در نظام بین‌المللی که همه دولت‌ها در آن به دنبال امنیت باشند رخ نمی‌دهد و در این شرایط معمای امنیت همیشه امری ظاهری است، نه واقعی (-Taliaferro, 144: 2001- 2000, ro). این شبیه به برداشت زکریا است که می‌گوید واقع‌گرایی تدافعی به خاطر این مدعا که در شرایط «وفور امنیت» در نظام بین‌الملل تنها دولت‌های افراطی در رفتار توسعه‌طلبانه درگیر می‌شوند، توانایی تبیین بخش اعظم سیاست جهانی را ندارد (Zakaria 1998: 23).

اما تالیافرو معتقد است که نقد شوئلر از معمای امنیت در سه جنبه دچار خطا می‌شود: اولاً، شوئلر در درک نقشی که عدم قطعیت در هر دو نظریه موازنه قدرت و نوواقع‌گرایی تدافعی بازی می‌کند شکست می‌خورد؛ ثانیاً، دولت‌ها، نه تنها در حرکات حال یکدیگر، بلکه در رابطه با حرکات نسبی و قابلیت‌های آینده خود نیز با عدم قطعیت واقعی مواجه هستند؛ سرانجام، شوئلر توسعه با محرک امنیت و جنگ پیشگیرانه را در تاریخ جهان نادیده می‌گیرد (Taliaferro, 2000- 2001: 134). این نقد معطوف به لزوم در نظر گرفتن طیف وسیع‌تری از عوامل ادراکی و انگیزشی است که البته لزوماً با چارچوب شوئلر در تضاد نیست.

۴. تغییر در سیاست بین‌الملل

نوواقع‌گرایی متهم به این است که در خدمت قدرت‌های بزرگ بوده و به تغییر و تجدیدنظر در وضع موجود توجه ندارد. در نقد واقع‌گرایی ساختاری، شوئلر از یک‌سو، نوواقع‌گرایی را یک نظریه‌ی متعصب نسبت به وضع موجود می‌داند و آن را به علت نادیده گرفتن رفتارهای تجدیدنظرطلبانه‌ی کنش‌گران مورد نقد قرار می‌دهد (Schweller, 1996: 90- 121; Schmidt, 431- 430: 2004) و از سوی دیگر، می‌کوشد فرایند تغییر در نظم موجود را پی‌گیرد.

شوئلر تأکید دارد که نظریه‌ی موازنه‌ی منافع، با تمرکز بر ترجیحات کنشگران، می‌تواند تغییر نظام بین‌الملل را تبیین کند. بر این اساس، شوئلر همراهی را شکلی از «بازخوران مثبت» و موازنه‌بخشی را شکلی از «بازخوران منفی» می‌داند. پویایی‌های همراهی منجر به حرکت نظام در مسیر تغییر می‌شود. در مقابل هدف موازنه‌بخشی جلوگیری از عدم تعادل نظام، یا بازسازی موازنه است. برخلاف والتس، شوئلر معتقد است که دولت‌های ناراضی حاضر به پذیرش خطر و هزینه‌ی افزایش ارزش‌ها، قدرت و جایگاه خود در نظام هستند. لذا دولت‌های تجدیدنظرطلب محرکان اولیه‌ی رفتار اتحاد و به تبع آن تغییر هستند و دولت‌های محافظه‌کار تنها «واکنش‌گر» هستند. در سطح سیستمی، موازنه‌ی نیروهای محافظه‌کار و تجدیدنظرطلب ثبات یا تغییر نظام را تعیین می‌کند، به این صورت که توازن به نفع واحدهای محافظه‌کار یا تجدیدنظرطلب، به ترتیب، ثبات یا تغییر نظام را به دنبال دارد. این امر ناشی از اولویت‌های متفاوت این واحدها است، به این شکل که اولویت امنیت برای دولت‌های محافظه‌کار سبب رفتار موازنه‌بخشی و به تبع آن ثبات نظام و در مقابل، اولویت سود برای دولت‌های تجدیدنظرطلب سبب رفتار همراهی و به تبع آن تغییر در نظام، می‌شود (Schweller, 1994: 85, 87, 92- 93, 104-107). در نتیجه، شوئلر شکلی از واقع‌گرایی را ارائه می‌دهد که قابلیت تبیین و پیش‌بینی تغییر در درون نظام بین‌الملل را دارد که البته به نظر می‌رسد این سطح از تغییر را بتوان در آرای بقیه واقع‌گرایان نیز (البته با تبیینی متفاوت) دنبال کرد.

فراتر از این، شوئلر بر آن است که در جهان کنونی، فرایند نظام، به عنوان یک «آنتروپی» - که بی‌سازمانی، آشوب و تصادفی بودن در نظام بین‌الملل را می‌سنجد- نسبت به ساختار، بهتر

سیاست بین‌الملل را تبیین می‌کند و لذا قطبیت نظام به‌طور گسترده‌ای به مفهومی بی‌معنا تبدیل شده است. شوئلر، بر مبنای علم «ترمودینامیک»، به تحلیل بی‌نظمی و تغییر در نظام بین‌الملل تک‌قطبی می‌پردازد. بر این اساس، نظام تک‌قطبی، برخلاف نظام‌های کلاسیک چندقطبی (به شکل موازنه‌ی قدرت) و دوقطبی، به شکلی قابل پیش‌بینی و تبیین رفتار نمی‌کند. به نظر او از آنجا که آن‌تروپی ترمودینامیک بر مسیر تمام تغییرات فیزیکی که در جهان رخ می‌دهد حاکم است، بی‌نظمی جهان رو به افزایش است. در سازگاری با آن‌تروپی، پویایی‌های تک‌قطبی تصادفی هستند، زیرا ساختار نه انتخاب‌های «تک قطب» (ایالات متحده) را محدود می‌کند و نه به‌تنهایی درجه‌ی محدودیت‌ها را بر دیگران تعیین می‌کند و این آزادی بی‌حدوحصر موجب تصادفی بودن و بی‌نظمی است (Schweller, 2010: 145, 147- 148, 150).

شوئلر بدیل چندقطبی را در عصر آن‌تروپی در جهان پس از افول «صلح آمریکایی» مطرح می‌کند که بر اساس آن قدرت‌های چندی ظهور یافته‌اند تا «برتری» آمریکا را به چالش بکشند. وی این سؤال را مطرح می‌کند که در گذار از نظم تک‌قطبی به چندقطبی چه نوع نظم جهانی ظهور خواهد یافت؟ وی در پاسخ به این سؤال دو دیدگاه خوش‌بینانه و بدبینانه را بررسی می‌کند و در نهایت در ادامه دیدگاهی که در بالا مطرح شد، دیدگاهی بدیل با عنوان «آن‌تروپی زمان» را ارائه می‌دهد که در آن نقش مسلط و یکپارچه‌ای هم برای قدرت‌های در حال ظهور مفروض نمی‌گیرد. در عوض، به قدرت‌های در حال خیزش به عنوان دولت‌های متضاد، با هویت‌های چندگانه می‌نگرد که به‌طور متنوعی نقش‌های سه‌گانه «حامی»، «غارتگر» و «ظفره رو» را، بسته به موضوعی خاص و مخاطب مورد هدف (داخلی، منطقه‌ای، جنوب- جنوب، یا جهانی) پذیرفته‌اند. در جهان چندقطبی در حال ظهور، قدرت‌های بزرگ بدون اینکه «پا روی انگشت یکدیگر بگذارند» فضای بیشتری برای مانور خواهند داشت. در این شرایط، نسبت به آنچه در چندقطبی سبک قدیم شاهد بودیم، تصادم سرزمینی مشکلی کم شدت و غیرمتداول است، زیرا چندقطبی جدید تنها متمرکز در اروپا نیست بلکه دربرگیرنده قدرت‌هایی از نقاط مختلف جهان خواهد بود (Schweller, 2011a: 285- 297). به نظر می‌رسد در اینجا ما با پیش‌بینی‌ای روبرو هستیم که به یک اعتبار هم با نگاه خوش‌بینانه‌ی واقع‌گرایان کلاسیکی چون مورگنتا به‌نظام چندقطبی هم‌خوانی بیشتری دارد و هم در عین حال، از این نظر که بدبینی نواقع‌گرایانی چون والتس به‌نظام چندقطبی قدیمی را نیز مدنظر دارد به آن نزدیک است. در واقع، تفسیر از نظام جدید چندقطبی است که این امکان را برای تفسیر جدید فراهم ساخته است. این تفسیر جدید با وارد کردن سطح فرایند در تحلیل حاصل شده است؛ یعنی شوئلر غیر از توجه به سطح نظام و سطح واحد، برای تبیین تغییر ناگزیر از وارد کردن عنصر فرایند است. این با مخالفت او با ساختارگرایی هم‌خوانی دارد، اما باز به معنای بسط نظریه و وارد کردن یک عنصر تبیینی دیگر است که می‌تواند او را با اتهام توضیح موردی دادن روبرو سازد.

شوئلر دو خط را در گذار از نظم تک‌قطبی مشخص می‌کند:

۱. فاز «مشروعیت زدایی» متعاقب رفتار موازنه‌بخشی منظم رخ خواهد داد. در این فاز مشروعیت مانعی انگاره‌ای یا محدودیتی سیستمیک در مقابل رفتار موازنه‌بخشی واحدهای تجدیدنظرطلب است زیرا «در نظام تک‌قطبی و تنها در نظام تک‌قطبی است که موازنه‌بخشی رفتاری تجدیدنظرطلبانه، نه رفتار حافظ وضع موجود، محسوب می‌شود». این بدان معنا است که برخلاف نظام چندقطبی و دوقطبی که موازنه‌بخشی در جهت حفظ قطبیت نظام موجود در مقابل تجدیدنظرطلبی صورت می‌گیرد، در نظام تک‌قطبی موازنه‌بخشی رفتاری تجدیدنظرطلبانه در جهت مشروعیت زدایی از نظام موجود و گذار به‌نظام چندقطبی محسوب می‌شود (Schweller, 2011b: 179). به نظر می‌رسد شوئلر

در اینجا کمابیش گامی در جهت توضیح عدم شکل‌گیری موازنه در برابر ایالات متحده (برخلاف پیش‌بینی والتس) برمی‌دارد که با وارد ساختن عنصری غیرمادی یعنی مشروعیت امکان‌پذیر شده است؛ اما در عین حال، لازمه تغییر نیز مشروعیت زدایی از نظم موجود خواهد بود. به این ترتیب، او عوامل اجتماعی را نیز وارد تحلیل می‌کند که به تعبیر ونت هسته دیدگاه یک سازه‌انگار در مورد ساختار است (Wendt, 1995: 78) که در نگاه شوئلر دیده می‌شود و آن را متفاوت از نگرش مادی‌گرایانه حاکم بر واقع‌گرایی ساختاری می‌کند؛ اما این نیز گامی دیگر در جهت گسترده‌تر کردن متغیرهای تبیینی یا بسط بیش از حد نظریه تلقی می‌شود.

۲. تغییر ناگهانی و چشمگیر از نظام تک‌قطبی به چندقطبی که با سقوط ناگهانی ایالات متحده رخ خواهد داد (Schweller, 2011b: 175). در این جهت، شوئلر دو گذرگاه از تک‌قطبی به نظام موازنه‌شده را عبارت می‌داند از: روش سنتی بازسازی موازنه به وسیله رفتار موازنه‌بخشی به علاوه یک عنصر انگاره‌ای اضافی و دیگری متعادل شدن خودکار سیستم که نه از رفتار موازنه‌بخشی، بلکه از نرخ‌های نابرابر رشد میان کنشگران خودخواه جویای ثروت و نه قدرت، ناشی می‌شود که خود معلول حداکثری شدن آنتروپی‌های نظام تک‌قطبی است (Schweller, 2010: 153). شاید بتوان گفت شوئلر دو تفسیر واقع‌گرایی کلاسیک (موازنه به عنوان رفتار آگاهانه) و ساختاری (موازنه به عنوان رفتاری مکانیکی) را به عنوان دو بدیل در نظر می‌گیرد با این تفاوت که در جهان جدید ثروت جای قدرت را می‌گیرد.

در کل، تا این جا به نظر می‌رسد شوئلر به‌رغم جرح و تعدیل‌هایی در واقع‌گرایی ساختاری برای توضیح بیشتر تغییرات در نظام بین‌الملل با تکیه بر متغیرهای سطح واحد و فرآیند، کمابیش در چارچوب سنتی واقع‌گرایی (هرچند علیه نواقع‌گرایی) حرکت می‌کند اما در مروری که بر کتاب چارلز گلینزر با عنوان *نظریه‌ی عقلانی سیاست بین‌الملل* دارد، خواستار نوعی تجدیدنظر اساسی در واقع‌گرایی می‌شود که حاکی از عدم کفایت مؤلفه‌های موردنظر واقع‌گرایی برای توصیف و تبیین وضع موجود بین‌المللی و همچنین درک وجود و تأثیرگذاری نیروهایی است که سنتا مورد توجه واقع‌گرایی نبوده‌اند. او با تأکید بر انسجام درونی و قوت کتاب گلینزر، این بحث را مطرح می‌کند که این اثر واقع‌گرایانه دیگر برای مشکلات زمان حاضر مفید نیست زیرا در چارچوب منطق کلاسیک موازنه‌ی قدرت قرن هیجدهمی، جهان عمدتاً بر اساس «ملاحظات سرزمینی تعریف می‌شود که تعیین می‌کنند قدرت، پرستیژ و امنیت از آن کیست؛ جهانی که در آن دولت‌ها همواره در ترس از آن‌اند که همسایگان طمع کار و ناامن آن‌ها را مورد حمله قرار دهند» (Schweller 2011c: 460). حال آنکه در جهان امروز سرشت و پایه‌های قدرت تغییر کرده است.

در نتیجه، واقع‌گرایی با حفظ تمرکز خود بر «رقابت، قدرت، پرستیژ و به حداکثر رساندن نفوذ»، نیاز به یک تعدیل بنیادین دارد و باید ریشه‌های خود در دوران انقلاب صنعتی و توجه به ژئوپلیتیک و ملاحظات مربوط به قدرت نظامی و سرزمین را رها کند و بیشتر به نظریه‌ای درباره «مصرف و به حداکثر رساندن نفوذ» یعنی شکل دادن به ترجیحات دیگران برای رسیدن به برآیندهای موردنظر - تبدیل شود و نه به نظریه‌ای درباره توانمندی‌های نظامی و امنیت به معنای امن بودن در برابر حمله‌ی نظامی» زیرا در این شرایط جدید «تنها دیوانگان هنوز بر این باورند که راه رسیدن به امنیت و بزرگی در امپریالیسم و فتوحات نظامی است» (Schweller 2011c 467-468). در نتیجه، شوئلر شکلی از واقع‌گرایی را ارائه می‌دهد که به نسبت واقع‌گرایی ساختاری و نیز واقع‌گرایی کلاسیک قابلیت بیشتری برای تبیین و پیش‌بینی تغییر در درون نظام بین‌الملل با توجه به پویایی‌ها و تحولات دارد؛ هرچند که بازهم ممکن است این نقد به او وارد شود که با بسط دادن به واقع‌گرایی از ابطال‌پذیری آن می‌کاهد.

در عین حال، می‌توان گفت که با وجود توجه شوئلر به تغییر، این نقد بر نظریه‌ی او وارد است که تنها به تغییر در درون نظم موجود تمرکز داشته و به تغییر نظام بین‌الملل موجود توجه نداشته و بدیلی را برای آن در نظر نمی‌گیرد. از این جهت شوئلر نیز، در درجه‌ای پایین‌تر نسبت به والتس، تعصب حفظ وضع موجود بین‌المللی را دارد (بر مبنای Cox, 1981: 128-130).

۵. اهمیت نهادهای بین‌المللی

بلینی در قولی روشن‌گرانه اشعار می‌دارد که «در برابر هر هزاران صفحه‌ای که در باب علل جنگ منتشر شده است کمتر از یک صفحه مستقیماً به علل صلح مربوط است» (Blainey, 1998: 3). با الهام‌گیری از این قول، این انتقاد به برخی از واقع‌گرایان وارد است که با تمرکز بیش از اندازه بر جنگ و تعارض در سیاست بین‌الملل آن را از حاشیه به بطن نظریه خود انتقال داده‌اند، این در حالی است که جنگ و تعارض در نظام بین‌الملل کمتر از همکاری است و واقع‌گرایان این ترتیب را جابه‌جا کرده‌اند؛ به عبارت دیگر، جنگ نقطه‌ای است که در آن نظام بین‌الملل از حالت تعادل خود خارج می‌شود، لذا این نقاط را نمی‌توان اصل قرار داد. در این زمینه، شوئلر نیز بر این اعتقاد است که «نمی‌توان گفت واقع‌گرایی وجود همکاری بین‌المللی را رد می‌کند. سیاست شامل هر دوی منافع تعارض‌آمیز و عمومی و همکاری و ناسازگاری است» (Schweller et al., 2000: 174).

دیویدسون معتقد است که شاخصه واقع‌گرایی نوکلاسیک در آثار شوئلر کارکرد موازنه‌ی قدرت و نقش نهادهای بین‌المللی در نظام جهانی آنارشیستیک است (Davidson, 2008: 60). شوئلر بر آن است که مرشایمر با اتخاذ دیدگاهی افراط‌گرایانه که آن را «ابر واقع‌گرایی» می‌نامد و خود نشأت گرفته از نوواقع‌گرایی والتسی است، نهادهای بین‌المللی را پدیده‌ای ثانویه می‌داند. این دیدگاه مرشایمر با دغدغه‌ی واقع‌گرایی کلاسیک در باب ریشه‌ها و تأثیر نهادهای بین‌المللی سنخیتی ندارد، زیرا «واقع‌گرایان پیشا‌والتسی» چیزهای زیادی در باب نهادها گفته‌اند. همچنین، مرشایمر موج جدید «واقع‌گرایان ساختاری تعدیل‌شده» را که بسیاری از دیدگاه‌های نهادگرایی نولیبرال را پذیرفته‌اند، نادیده می‌گیرد (Schweller & Priess, 1997: 1). از آنجاکه واقع‌گرایان سنتی و واقع‌گرایان ساختاری تعدیل‌شده تأیید می‌کنند که همیشه خروجی‌ها با توزیع قدرت واقعی تناظر ندارد و به‌وسیله تریبیات بین‌المللی تعدیل می‌شود و اینکه تعامل بین دولت‌ها همیشه به توافق بر سر قواعد اساسی بازی نیاز دارد، آن‌ها برخلاف تصریح مرشایمر مبنی بر اینکه «نهادها اهمیت نسبتاً کمی» در سیاست بین‌الملل دارند، به اهمیت نهادهای بین‌المللی واقف هستند (Schweller & Priess, 1997: 10).

مرشایمر (1994/1995) در مقاله‌ی «وعده‌ی دروغین نهادهای بین‌المللی»، این بحث را مطرح کرده بود که نولیبرال‌ها در باب اهمیت نهادهای بین‌المللی غلو کرده‌اند. حمله‌ی مرشایمر به نولیبرال‌ها بر این مبنا بود که آن‌ها موانع همکاری بین‌المللی در شرایط آنارشیستیک، به‌خصوص تأثیر بازدارنده‌ی دغدغه‌های دستاوردهای نسبی را دست‌کم می‌گیرند و شواهد تجربی که ارائه می‌دهند قابل چالش است. بر این اساس، نهادها هیچ تأثیر مستقلاً بر رفتار دولت‌ها ندارند و اهمیت آن‌ها حاشیه‌ای است. این دیدگاه نولیبرال‌هایی مانند رابرت کوهین و لیسا مارتین (Keohane and Martin, 1995) را قادر کرد تا در پاسخ به مرشایمر بگویند واقع‌گرایان از نهادها غافل هستند و فقط نولیبرال‌ها به نهادهای بین‌المللی توجه دارند و در این زمینه، کوهین و مارتین همچنین این سؤال را مطرح کردند که اگر نهادها بی‌اهمیت هستند، پس چرا دولت‌های بزرگ حاضرند منابع خود را صرف گسترش این نهادها کنند؟ (Keohane and Martin, 1995: 41)

گفتیم که شوئلر در نقد مرشایمر تأکید دارد که «واقع‌گرایان سنتی» نهادهای بین‌المللی را به عنوان بخش حیاتی سیاست جهانی پذیرفته‌اند و واقع‌گرایان ساختاری تعدیل‌شده (مانند استیون کراسنر، جک اسنایدر، استیون ون اورا، استیو فتر، تد هاف، دنیل دودنی، جوزف گریکو و اسکات سیکن) نیز معتقدند که نهادهای بین‌المللی در صحنه‌ی روابط بین‌الملل در تعدیل رفتار (اما نه در ایجاد همکاری) نقش دارند. شوئلر پس از مقایسه‌ی دیدگاه نواقع‌گرایان و نولیبیرال‌ها در باب نهادها، «با تجزیه‌وتحلیل تفاوت‌ها و شباهت‌های نواقع‌گرایان و واقع‌گرایان سنتی نشان می‌دهد که چگونه انحراف از مفاهیم واقع‌گرایی سنتی موجد دیدگاه نواقع‌گرایانه مبنی بر بی‌اهمیتی نهادها شده است» و آن‌ها نقش نهادها در همکاری را نادیده گرفته‌اند (Schweller & Priess, 1997: 2,3, 8-9).

درنهایت، شوئلر با ترکیب تمرکز نواقع‌گرایی بر ساختار با توجه واقع‌گرایی سنتی به‌تعیین‌کنندگی و تعامل واحدها امکان بر ساختن یک «نظریه‌ی نظام‌ها» را که تبیین‌های واقع‌گرایانه برای خلق و تأثیر نهادهای بین‌المللی ارائه می‌دهد، فراهم می‌کند و نشان می‌دهد که چگونه ویژگی‌های دولت‌ها، تعامل دولت‌ها و ساختار نظام بین‌الملل فهم و شناخت سطح نهادی سازی را که مورد انتظار است تسهیل می‌کند. در اینجا او دوباره به مفهوم منافع بازمی‌گردد و مشکل اساسی نواقع‌گرایان را در حذف عامل منافع برای تأمین صرفه‌جویی می‌داند. در اینجا نیز عامل مشروعیت به عنوان یک عامل غیرمادی برجسته می‌شود. نظم مشروع بین‌المللی نظمی است که در آن حتی ناراضی‌ترین دولت‌ها خواهان تغییر در درون نظام باشند نه تغییر کل آن. در چارچوب چنین نظمی نهادها امکان ایجاد تغییرات محدود را فراهم می‌کنند. منبع اقتدار نهادهای بین‌المللی قدرت برتر دولت‌های طرفدار حفظ وضع موجود و مشروعیت نهادها ناشی از قیادت هژمونیک و منافع مادی نخبگان حاکم بر کشورها و جامعه‌پذیری آن‌هاست (Schweller & Priess, 1997: 1, 2, 4).

شیوه‌ی اعمال قدرت (زور، نفوذ یا مدیریت)، نوع نظم تولیدشده (مبتنی بر مذاکره، تحمیلی یا خودجوش) و درجه نهادینگی (پایین، متوسط یا بالا) در ترکیب‌های مختلف به نظم‌های نهادین متفاوتی در ساختارهای متفاوت توزیع قدرت (تک‌قطبی، دوقطبی و چندقطبی) و با توجه به ماهیت نظام‌های سیاسی قدرت یا قدرت‌های اصلی، طرفدار وضع موجود بودن یا نبودن قدرت‌های اصلی، رابطه‌ی نهادها با هویت جمعی و مانند این‌ها شکل می‌دهد (بنگریدبه: Schweller & Priess, 1997: 14-23).

به‌این ترتیب، شوئلر در عین حفظ هسته‌ی اصلی نگاه واقع‌گرایانه به نهادهای بین‌المللی، یعنی پیوند دادن آن با قدرت، بسیاری از انتقادات لیبرال‌ها به واقع‌گرایی را پاسخ می‌دهد. در عین حال، به تبیینی واقع‌گرایانه از شکل‌گیری نهادها و درجه‌ی نهادینگی نظم بین‌الملل می‌رسد که نشان می‌دهد چرا و در چه شرایطی آنچه نگاه بدبینانه واقع‌گرایانی چون مرشایمر متضمن آن است درست است، چرا و در چه شرایطی نگاه لیبرال و حتی دیدگاه واقع‌گرایان خوش‌بینی چون گلایزر صادق است و چرا و در چه شرایطی نگاه واقع‌گرایانی چون کراسنر. می‌توان گفت در اینجا نیز نکته‌ی مهم در نگاه شوئلر که نظریه‌ی او را از سایر رویکردهای واقع‌گرایانه به نهادهای بین‌المللی (از نفی کامل اثرگذاری و اهمیت آن‌ها تا نگاه مثبت محدود به کارکردها) متمایز می‌سازد توضیح او از شرایط صدق گزاره‌های متناقضی است که شواهد تجربی و تاریخی هم‌له و هم‌علیه آن‌ها وجود دارد.

البته شوئلر در سال ۲۰۱۰ با ارائه‌ی تصویری سیاه از آینده‌ی جهان، اشعار می‌دارد که «چشم‌انداز بیش‌ازحد شلوغ و آشوبی ادامه خواهد یافت تا از چیزهای پوچ‌تر پر شود و توهم همکاری بین‌المللی، اگر اصلاً چیزی بیش از یک خیال باشد، مرگی تدریجی خواهد داشت، اما مطمئناً خواهد مرد» (Schweller, 2010: 37-38). این با پیش‌بینی او در مقاله‌ی ۱۹۹۷ درباره تداوم نظم نهادین لیبرال تحت هژمونی آمریکا متعارض به نظر می‌رسد، اما در عین حال، با توجه به برداشت‌های بعدی او از قدرت‌یابی چین و کاهش نسبی قدرت امریکا، می‌توان گفت او دیگر نظم موجود را هژمونیک تلقی نمی‌کند.

نتیجه‌گیری

اهمیت آثار شوئلر در این است که با نقد آنچه انحراف واقع‌گرایی ساختاری از اصول واقع‌گرایی می‌نامد، سنت واقع‌گرایی را احیا و تعدیل کرده و چهره‌ای از آن می‌نمایاند که تا حدودی مؤید آن است که آنان که شوئلر «دشمنان واقع‌گرایی» می‌نامد و به آن‌ها اجازه تعریف واقع‌گرایی را نمی‌دهد، در فهم واقع‌گرایی به دلیل فروکاستن آن به دیدگاه‌های نوواقع‌گرا دچار اشتباه شده‌اند. به‌علاوه، شوئلر در آثار خود ابعادی از واقع‌گرایی را می‌نمایاند که تعدیل واقع‌گرایی و هم‌گرایی نسبی آن با نظریه‌های رقیب را به دنبال دارد که از جمله می‌توان به دیدگاه او در باب سطوح متفاوت تحلیل، صلح دموکراتیک، اهمیت عناصر معنایی، تغییر در نظام بین‌الملل موجود، همکاری و نهادهای بین‌المللی و ملحوظ داشتن بدیل برای قطبیت نظام موجود اشاره کرد.

چشم‌گیرترین مساهمت شوئلر، طرح مجدد منافع و ابداع مفهوم موازنه‌ی منافع به‌جای موازنه‌ی قدرت یا تهدید است. هنگامی که نظریه‌ی موازنه‌ی منافع شوئلر را با دیدگاه‌های سه واقع‌گرای مهم دیگر معاصر یعنی والتس، والت و مرشایمر مقایسه می‌کنیم، درمی‌یابیم که نظریه‌ی موازنه‌ی منافع او دامنه‌ی تبیینی وسیع‌تری را می‌تواند شامل شود و این بیش از هر چیز مرهون وارد ساختن متغیرهای سطح واحد و به‌طور خاص منافع است. سه نظریه‌پرداز دیگر با تمرکز بر آناشسی، ماهیت دولت‌ها را از نظر هوادار وضع موجود یا توسعه‌طلب/تجدیدنظرطلب ثابت می‌گیرند. حال آنکه برای شوئلر ماهیت دولت‌ها ذاتاً و بر اساس سرشت خوش‌خیم یا بدخیم نظام امنیت‌جو یا قدرت‌طلب نیست. بلکه این منافع آن‌هاست که اگر با وضع موجود تأمین شود، آن‌ها را امنیت‌جو و طرفدار وضع موجود می‌کند و اگر نشود، آن‌ها را ناراضی خواهد کرد. البته عدم رضایت لزوماً به معنای کنش تجدیدنظرطلبانه نیست بلکه این شرایط است که آن را امکان‌پذیر می‌کند- هرچند با توجه به فرض مخاطره‌پذیری بالای کنشگران قوی تجدیدنظرطلب (گرگ‌ها) احتمال آن خیلی هم پایین نیست.

به‌این ترتیب، او نه تنها می‌تواند جنگ، ثبات و بی‌ثباتی، تغییر، شکل‌گیری وعدم شکل‌گیری و چگونگی ترکیب ائتلاف‌ها و نهادهای همکاری‌ها، تفاوت‌ها و شباهت‌ها در سیاست خارجی و مانند آن را توضیح دهد، بلکه شاید مهم‌تر از آن می‌تواند ناهم‌سازی‌های موجود در گزاره‌های واقع‌گرایان مختلف درباره ماهیت آناشسی و تأثیرات آن بر ماهیت دولت‌ها، رفتارهای سطح نظام مانند موازنه یا عدم موازنه و اهمیت یا بی‌اهمیتی نهادها را نیز تبیین کند و با توضیح شرایط صدق هر یک از گزاره‌ها پاسخی به انتقادات تجربی به واقع‌گرایی نیز ارائه کند و نهایتاً با وارد کردن برخی عناصر معنایی از پیامدهای محدودکننده‌ی ناشی از مادی‌گرایی حاکم بر واقع‌گرایی ساختاری نیز عبور کند. در جدول شماره‌ی ۱ مقایسه‌ای اجمالی میان چهار نظریه‌پرداز شده است.

جدول شماره ۱. مقایسه نظریه پردازان ساختارگرا و شوئلر

نظریه پرداز	مفروض	آنچه تبیین می شود
والتس	آنارشی، امنیت جویی حداقلی	اتحاد، رفتار موازنه بخش و تدافعی، جنگ
والت	آنارشی، امنیت جویی	اتحاد، رفتار موازنه بخش، جنگ
مرشایمر	آنارشی، توسعه طلبی امنیت جویی حداکثری	اتحاد، جنگ، رفتار موازنه بخش، هژمونی منطقه‌ای
شوئلر	آنارشی، عوامل معنایی و اهمیت تصمیم گیرندگان	اتحاد، توسعه طلبی، موازنه بخشی، همراهی، جنگ، تغییر، نهادها

اما آنچه غیبت آن در نظریه‌ی شوئلر می‌تواند به آن لطمه بزند، غفلت از نقش کنش‌گران غیردولتی در نظام اتحاد و ائتلاف‌ها و در شکل‌دهی به ساختار موازنه‌ی منافع است. امروزه گروه‌های مسلح^۱، در قالب «اتحادهای غیررسمی»^۲ و نهادهای منطقه‌ای، با درون‌گذاری و برون‌گذاری واحدهای دولتی، نقشی مهم در شکل‌دهی به ساختار موازنه‌ی منافع در مناطقی چون خاورمیانه بازی می‌کنند که جذب آن‌ها در نظریه را لازم می‌سازد ولی به نظر می‌رسد نظریه‌ی موازنه‌ی منافع با جرح و تعدیلاتی امکان جذب کنش‌گران غیردولتی به درون خود را دارد.

علاوه بر این، واقع‌گرایی نوکلاسیک اغلب از جانب غیرواقع‌گرایان به این خاطر که تلاش «موضعی و به لحاظ نظری بی‌حاصل» برای برون‌رفت از ناهنجاری‌های نواقع‌گرایان است، مورد انتقاد بوده است (Rathbun, 2008: 294-295). همان‌گونه که دیدیم در موارد متعددی شوئلر نیز ممکن است به ارائه‌ی گزاره‌های موردی و بسط بیش‌از حد نظریه متهم شود. نهایتاً بر مبنای نظر لیک (Lake, 2011: 468-470)، می‌توان گفت که تلاش شوئلر در جهت اصلاح نظریه‌ی واقع‌گرایی در جهت تطبیق آن با واقعیات هستی، باعث عدم توافق بیشتر واقع‌گرایان بر یک مجموعه‌ی واژگانی مشترک و به تبع آن عدم امکان نیل به یک فهم مشترک واقع‌گرایانه از واقعیت می‌شود.

فصلنامه رهپاوهی‌های سیاسی و بین‌المللی، دوره ۱۰، شماره ۳ (پیاپی ۸۵۷)، بهار ۱۳۸۸، تاریخ انتشار: خرداد ۹۸

۱ وینچی در کتاب خود به بررسی نقش گروه‌های مسلح در نظام موازنه‌ی قدرت، در چهار چوب نظریه‌ی نواقع‌گرایی والتس می‌پردازد. نویسنده معتقد است که گروه‌های مسلح نیز همانند کنشگران دولتی به‌وسیله‌ی محدودیت‌های ساختاری برانگیخته شده و به دنبال قدرت و تضمین بقای خود در شرایط آنارشیک نظام بین‌الملل هستند و در این راستا به موازنه‌بخشی و گاهی همراهی، به‌وسیله‌ی اتحادهای غیررسمی با دیگر کنشگران می‌پردازند (Vinci, 2009). همچنین، گامبیل به نقش گروه‌های تروریستی در به‌وجود آمدن «موازنه‌ی ترور» (Balance of terror) در منطقه‌ی خاورمیانه می‌پردازد (Gambill, 1998: 51-66).

منابع

الف) منابع فارسی

- اسدی، علی‌اکبر. (۱۳۸۹). رئالیسم و رویکردهای رقیب به سیاست خارجی». *فصلنامه راهبرد*، سال نوزدهم، شماره ۵۶ (پاییز)، صص. ۲۲۳-۲۵۲.
- عبدالله خانی، علی. (۱۳۸۹). *نظریه‌های امنیت*، تهران: مؤسسه فرهنگی مطالعات و تحقیقات بین‌المللی ابرار معاصر تهران.
- فی، برایان. (۱۳۸۹). *پارادایم‌شناسی علوم انسانی*، ترجمه مرتضی مریدیها، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- مورگنتا، هانس جی. (۱۳۷۴). *سیاست میان ملت‌ها*، ترجمه حمیرا مشیرزاده، تهران: دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی وزارت امور خارجه.
- ویلیامز، پل دی. (۱۳۹۲). *درآمدی بر بررسی‌های امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، تهران: مؤسسه انتشارات امیرکبیر.

ب) منابع انگلیسی

- Blainey, Geoffrey. (1998). *The Causes of War*, New York: Free Press.
- Davidson, Chase O. (2008). *Neoclassical Realism and the Collapse of the 1994 Agreed Framework*, A thesis submitted to the graduate faculty in partial fulfillment of the requirements for the degree of Master of Arts (Iowa State University).
- Christensen, Thomas. (1996). *Useful Adversaries: Grand Strategy, Domestic Mobilization and Sino-American Conflict 1947-1958*, Princeton, NJ: Princeton University Press.
- Cox, Robert. (1981). *Social Forces, States and World Orders: Beyond Relations Theory, Millennium: Journal of International Studies*, 10 (2), 126-155.
- Frey, L.; Botan, C.; Kreps, G. (1999). *Investigating Communication: An Introduction to Research Methods*, (2nd ed.) Boston: Allyn & Bacon.
- Gambill, Gary C. (1998). *The Balance of Terror: War by Other Means in the Contemporary Middle East*, *Journal of Palestine Studies*, 28 (1), 51-66.
- Glaser, Charles L. (1994/1995). *Realists as Optimists: Cooperation as Self-Help*, *Security Studies*, 19 (3), 50-90.
- Keohane, Robert; Lisa, Martin. (1995). *The Promise of Institutional Theory*, *International Security*, 20 (1): 39-51.
- Lake, David A. (2011). *Why "Isms" Are Evil: Theory, Epistemology, and Academic Sects as Impediments to Understanding and Progress*, *International Studies Quarterly*, 55, 465-480.
- Legro, Jeffrey W.; Moravcsik, Andrew. (1999). *Is Still Anybody Realist?*, *International Security*, 24 (2), 5-55.
- Lobell, Steven. E. (2009). *Threat Assessment, the State, and Foreign Policy*, in S. E.
- Schweller, Randall L. (2011b). *The Future Is Uncertain and the End Is Always Near*, *Cambridge Review of International Affairs*, 24 (2), 175-184.

Schweller, Randall L. (2014a). *China's Aspirations and the Clash of Nationalisms in East Asia: A Neoclassical Realist Examination*, **International Journal of Korean Unification Studies**, 23 (2), 1-40.

Schweller, Randall L. (2014 b). *Missed Opportunities and Unanswered Threats: Domestic Constraints on the Balance of Power*, **Researchgate**, available on: https://www.researchgate.net/publication/228735329_Missed_Opportunities_and_Unanswered_Threats_Domestic_Constraints_on_the_Balance_of_Power, 2017-5-14.

Schweller, Randall L. (2016). *The Balance of Power in World Politics*, Printed from **Politics: Oxford Research Encyclopedias**.

Schweller, Randall L.; David, Priess. (1997). *A Tale of Two Realisms: Expanding the Institutions Debate*, **Mershon International Studies Review**, 41 (1), 1-32

Schweller, Randall L., et al. (2000). *Brother Can You Spare a Paradigm? (Or Was Anybody Ever a Realist?)*, **International Security**, 25 (1), 165-193.

Schweller, Randall L.; Xiaoyu, Pu. (2011). *After Unipolarity: China's Visions of International Order in an Era of U.S. Decline*, **International Security**, 36 (1), 41-72.

Sil, Rudra; P. Peter J. Katzenstein. (2011). *De-centering, Not Discarding the 'Isms'*, **International Studies Quarterly**, 55: 481-485.

Snyder, Jack. (1991). **Myths of Empire: Domestic Politics and International Ambition**, Ithaca and London: Cornell University Press.

Taliaferro, Jeffrey W. (2000- 2001). *Security Seeking Under Anarchy: Defensive Realism Revisited*, **International Security**, 25 (3), 128-161.

Taliaferro, J. W.; Lobell, S. E.; Ripsman, N. M. (2009). *Introduction: Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy*, in S. E. Lobell, N.M. Ripsman, and J.W. Taliaferro (eds.), **Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy**, Cambridge: Cambridge University Press.

Tang, Shiping. (2009). *Review: Taking Stock of Neoclassical Realism*, Reviewed work: **Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy**, by Steven E. Lobell, Norrin M. Ripsman and Jeffrey W. Taliaferro, **International Studies Review**, 11 (4), 799-803.

Vasquez, John A. (1997). *The Realist Paradigm and Degenerative versus Research Programs: An Appraisal of Neotraditional Research on Waltz's Balancing Proposition*, **The American Political Science Review**, 91 (4), 899-912.

Vinci, Anthony. (2009). **Armed Groups and the Balance of Power: The International Relations of Terrorists, Warlords and Insurgents**, New York: Routledge, Taylor & Francis Group.

Walt, Stephen. (1987). **The Origins of Alliances**, Ithaca, NY: Cornell University Press.

Walt, Stephen. (1985). *Alliance Formation and the Balance of World Power*, **International Security**, 9 (4), 3-43.

Waltz, Kenneth. (1979). **Theory of International Politics**, Boston: Addison-Wesley Publishing Company.

Waltz, Kenneth. (1981). *The Spread of Nuclear Weapons: More May Better*, **Adelphi Papers**, 171, London: International Institute for Strategic Studies.

Waltz, Kenneth. (2012). *Why Iran Should Get the Bomb: Nuclear Balancing Would Mean Stability*, **Foreign Affairs**, 91 (4).

- Wendt, Alexander. (1995). *Constructing International Politics*, **International Security**, 20 (1), 71-81.
- Wohlforth, William C. (2012). *Realism and Foreign Policy*, in S. Smith, A. Hadfield, and T. Dunne (eds.), **Foreign Policy: Theories, Actors, Cases**, Oxford: Oxford University Press.
- Wohlforth, William C.; Little, Richard; Stuart J. Kaufman; David Kang, Charles A. Jones; Victoria Tin-Bor Hui; Arthur Eckstein; Daniel Deudney; William L. Brenner. (2007). *Testing Balance-of-Power Theory in World History*, **European Journal of International Relations**, 13 (2): 155-185.
- Zakaria, Fareed. (1998). **From Wealth to Power: The Unusual Origins of America's World Role**, Princeton: Princeton University Press.
- Lobell, N.M. Ripsman, and J.W. Taliaferro, (eds.), **Neoclassical Realism, the State, and Foreign Policy**, Cambridge: Cambridge University Press.
- McKee, Alan. (2005). **Textual Analysis: A Beginner's Guide**, London, Thousand Oaks, and New Delhi: Sage.
- Mearsheimer, John. (1994/1995). *The False Promise of International Institutions*, **International Security** 15 (5): 5-49.
- Mearsheimer, John. (2001). **The Tragedy of Great Power Politics**, New York and London: W.W. Norton & Company.
- Mearsheimer, John. (2002). *Realism, the Real World, and the Academy*, in Michael Brecher and Frank P. Harvey (eds.), **Realism and Institutionalism in International Studies**, Ann Arbor: The University of Michigan Press: 23-33
- Nau, Henry R. (2011). *No Alternatives to Isms*, **International Studies Quarterly**, 55, 487-491.
- Rathbun, Brian. (2008). *A Rose by Any Other Name: Neoclassical Realism as the Logical and Necessary Extension of Structural Realism*, **Security Studies**, 17, 294-321.
- Rose, Gideon. (1998). *Neoclassical Realism and Theories of Foreign Policy*, **World Politics**, 51 (1), 144-172.
- Schmidt, Brian C. (2004). *Review: Realism as Tragedy, Reviewed Work: The Tragedy of Great Power Politics by John J. Mearsheimer*, **International Studies Review**, 30 (3), 427-441.
- Schweller, Randall L. (1992). *Domestic Structure and Preventive War: Are Democracies More Pacific?*, **World Politics**, 44 (2), 235-269.
- Schweller, Randall L. (1994). *Bandwagoning for Profit: Bringing the Revisionist State Back in*, **International Security**, 19 (1), 72-107.
- Schweller, Randall L. (1996). *Neorealism's Status-quo Bias: What Security Dilemma?*, **Security Studies**, 5, (3), 90-121.
- Schweller, Randall L. (1997). *New Realist Research on Alliances: Refining, not Refuting, Waltz's Balancing Proposition*, **American Political Review**, 91 (4), 927-930.
- Schweller, Randall L. (1998). **Deadly Imbalances: Tripolarity and Hitler's Strategy of World Conquest**, New York: Columbia University Press.
- Schweller, Randall L. (2004). *Unanswered Threats: A Neoclassical Realist Theory of Underbalancing*, **International Security**, 29 (2), 159-201.